

حکمت سوم

معرفه الرذائل الاخلاقیه: البخلُ عارٌ، وَ الْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَ الْفَقْرُ يَخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَ الْمُقِلُّ غَرِيبُ الرِّضَى. شناخت ضد ارزش ها: بخل ننگ، و ترس نقصان است. و تهیدستی، مرد زیرک را در برهان کُند می سازد و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است.

در این حکمت ۸ جمله بیان شده که به هم مرتبط است، ۸ جمله ای که تحول ساز است و آن هایی که دغدغه دارند و می خواهند وضعیت رو تغییر بدهند که راضی به وضعیت موجود نیستند و می خواهند تغییر کنند این ۸ جمله راه را به آن ها نشان می دهد. دو جمله اول غیرت ساز و شجاعت آور است، بخل ننگ است او هم به فکر خودش باشد در جامعه ای که بخواهیم تحول ایجاد کنیم چون به فکر خودشان هستند یه عده ای و به بقیه ظلم کنند و اگر ما هم بخواهیم به فکر خودمان باشیم ظلم است. و بعد می فرماید ترس نقصان است پس شجاع باشید یکم بهتان بر بخورد جز آن دسته که منفعت طلب هستند نباشید و با شجاعت اقدام کنید و حضرت در جای دیگر می فرماید: شجاعت انسان به اندازه ای است که بهش بر بخورد. چرا ترس و چرا شریک جرم، بخیل به فکر منافع خودش است ولو به جامعه ضرر برسد این مسائل ننگ است. این را اگر به جامعه هم منتقل کنیم می توانیم یاران خوبی باشیم که آن ها هم به فکر اصلاح و تربیت باشند.

*جمله اول: بخل ننگ است. این که انسان بتواند مشکلی را حل کند با سخنانش با اقداماتش با مالش و نکند این بخل است تو که می توانی چرا انجام نمی دهی. قسمتی از نامه ۴۵: حضرت می گوید من اگر بخواهم آقای عثمان حنیف می توانم عسل تصفیه شده ای داشته باشم، از مغز گندم می توانم نان تهیه کنم، من می توانم بافته ی ابریشم داشته باشم. ولیکن هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص من را به این جا بکشاند که این گونه رفاهیات را برای خودم فراهم کنم. شاید در این دولت ها کسی باشد که نان نداشته باشد، تضمینی نیست که سیر شود من شب سیر سیر بخوابم و اطرافم گرسنه ها و تشنه ها باشند. بعد شعری می خوانند و می گویند من مصداق این شعر شوم: همین درد تو را بس که شب تا به صبح سیر سیر بخوابی و در اطراف تو افرادی باشند که حتی یک ظرف پوستی خالی نداشته باشند که اگر غذایی هم برای آن ها آوردند یک ظرفی لااقل داشته باشند همین درد تو را بس، من دلم را خوش کنم که اسسم امیرالمومنین است اما در سختی های روزگار شریک مومنان نباشم، یا من الگوی آن ها در زندگی سخت نباشم، مگر من مثل حیوان

خلق شده ام حیوانی که با طناب بسته اند و فقط می خوردن من که این طور نیستم. باید به انسان بر بخورد که می تواند مشکلی را حل کند و نکند.

سلطان محمود غزنوی یک هدیه کمی به فردوسی فرستاد. فردوسی این مردی که تحول در ادبیات ایران ایجاد کرد. و این هدیه را اهانت به خود دانست و چنین شعری گفت: که مادرشاه اگر بانو بُدی مرا سیم و زر تا به زانو بُدی

یعنی این شاه اگر پدر و مادر می داشت این طور نباید از دانشمندان و بزرگان این طور استقبال می کرد. سلطان محمود هم می خواست علیه فردوسی اقدام کند یک شعری گفت و ظاهرش را درست کرد گفت: کف سلطان محمود کشورگشای نه اندر نه سه اندر چهار

سلطان محمود گفت خب از ما تعریف کرده، مشمول زمان شده و کاری بهش نداشت و گفت در شعر گفته نه اندر نه و سه اندر چهار این به چه معناست و اطرافیان او نشستند شعر را معنی کنند و مدت ها گذشت تا یک نفر فهمید و اطرافیان سلاطین معمولاً آدم های بی سواد هستند و یکی گفت مقصودش این است که نه، نه تا ۸۱ و سه، چهار تا هم ۱۲ با ۸۱ میشه ۹۳. گفت سلطان شما دستتان را ببندید و انگشت شست تان را باز بگذارید و رو به زمین بگیرید بعد اون انگشت سبابه و شست شما شکل ۹ می شود و سه انگشت دیگر می شود ۳. کف سلطان محمود کشور گشای یعنی دست سلطان محمود دست بسته است و رو به زمین است و اگر به کسی بخواهد چیزی بدهد به زمین می ریزد و سلطان محمود گفت به کسی چیزی نگوید حالا که زمان گذشته است. بتوانیم کاری بکنیم و نکنیم ننگ برایمان در تاریخ می ماند.

محمدیحیی برمکی یک نکته دیگر تاریخی: آدم بخیلی بود. یحیی برمکی یکی از دوستان پسرش را دید که لباسش پاره است و گفت تو رفیق محمد ما هستی چرا این لباس پاره است بگو بهت برسد. گفت یک نکته بهت بگویم این محمد شما اگر یه خانه داشته باشد از این شهر تا آن شهر و پر از سوزن باشد جبرائیل و میکائیل بیایند و یعقوب نبی را هم بیاورند. و بگویند این یعقوب نبی است و ما ضامن می شویم یک سوزن به او بده که لباس یوسف را که دریده اند بدوزد او قبول نمی کند و نمی دهد بچه شما این گونه است خسیس است.

*جمله دوم: ترس نقصان است. انسان ترسو کم دارد، چه چیزی کم دارد؟ اولاً از ولایت خدا به دور است. ولی الله که ترس ندارد او که غم ندارد او که چیزی از دست نمی دهد.

در قسمتی از نامه ۵۳ آمده است که: آقای مالک چند نفر را جز مشاورین خود قرار نده: ۱- انسان بخیل، نمی گذارد تو اهل تفضّل باشی و به مردم برسی و مدام وعده فقر به تو می دهد ۲- انسان ترسو را نیز مشاور نگیر، در تصمیم گیری ها ضعیف است و تو را ضعیف می کند، ۳- آدم های حریص و زیاده خواه را هم نیاور این ها نیز به مردم ظلم می کنند. و بخل و ترس و حرص متفاوتند اما جامع این ها این شخص سوءظن به خدا دارد.

انسان ترسو چی کم دارد؟ حسن ظن به خدا ندارد از ولایت خدا به دور است. و با این دو جمله رغبت و غیرت ایجاد می کند. تحول ایجاد کنید نترسید. یک نمونه از حضرت علی در بحث شجاعت: ابن ابی الحدید می فرماید ما تاریخ قبل از تاریخ نوح را نمی دانیم ولی از آن به بعد را می دانیم در همه فرقه های دنیا ما کسی به شجاعت علی در این تاریخ ندیدیم.

یک نکته دیگر: حضرت علی می جنگید و تشنه شد در وسط جنگ و آمد در گوشه ای و گفت برایم آب بیاورید یک نفر آمد گفت آب برای شما خوب نیست عسلی دارم که از این عسل به شما بدهم اولاً به آن شخص چه ربطی دارد که آب برای امام خوب است یا نه. خب عسلی آورد حضرت خسته جنگ بود یک انگشت به داخل عسل زد و خورد و گفت این عسل شما از فلان منطقه طائف است. گفتم آقا قلب ها به حنجره ها رسیده است در وسط جنگ، شما چه راحت تشخیص هم می دهید که این عسل از کجاست و مربوط به کدام منطقه است. پس حضرت فرمود: پسر برادر، این سینه ی عموی تو هیچ وقت ترس نگرفته و هیچ وقت پر نشده است.

قسمت دیگر از نهج البلاغه نامه ۲۸: معاویه نامه ای به حضرت نوشت چند قسمت بود و حضرت بنایش براین است که نامه ها را مشابه قرار می داد هر قسمت رو مشابه خودش. معاویه تو گفته ای بین من و تو فقط شمشیر سخن می گوید اول که نامه شما را خواندم اشکم سرازیر شد به این جا که رسیدم ما را خنداندی، تو کی دیده ای که فرزندان عبدالمطلب از دشمن عقب نشینی کنند تو کی دیده ای که فرزندان عبدالمطلب را با شمشیر بترسانند. تو که با آن ها بوده ای می دانی که ماها همان افرادی بوده ایم که دایی و برادرت و جدت و اقوامت را کشته ایم و شمشیرهایمان با خودمان است و الان هم دور نیست این مسئله به دنبال شما خواهد آمد.

ترس نداشته باشید خدا حامی است و اقدام کنید.

*جمله سوم: فقر انسان زیرک را استدلالش لال می کند. طرف زرنک است حرف برای گفتن دارد اما این احساس نیازش باعث می شود که نتواند حرف بزند: آن چه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

تو که می خواهی تحول ایجاد کنی اگر احساس نیاز به صاحبان قدرت داری نمی توانی. از این لاف ها زن از این حرفای بی خود زن.

آن ها که می خواهند تحول ایجاد کنند اول احساس بی نیازی را در خود ایجاد کنند بحث فقر کم مالی نیست این مهم نیست اون نیاز و احساس فقر بد است.

از دعاهایی که در نهج البلاغه هم هست : خدایا پناه به تو که من احساس فقر کنم در حالی که تو غنی را دارم خدای غنی دارم خدای صمد دارم بعد بگویم ندارم. اگر نهج البلاغه شناس باشیم اگر علی شناس باشیم می دانیم که حضرت بی پولی را مذمت نمی کند این را می دانیم این که انسان احساس نیازمندی داشته باشد مخصوصا به صاحبان قدرت نتواند حرفش را بزند. در قرآن سوره بقره: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (آیه ۲۶۸) شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد؛ و به فحشا (و زشتیها) امر می کند؛ ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونی» به شما می دهد؛ و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند.)»

ای مردم کسی که وسوسه فحشا میدهد پشت قضیه شیطان است این را می دانیم و وقتی وسوسه فقر هم شود پشتش شیطان است. خدا می داند، دارد، می تواند، اهل تفضل است، این احساس فقر خوب نیست شیطان دارد تحریک می کند. پس بنابراین ای که می خواهی تحول ایجاد کنی احساس نیاز به غیر نداشته باش خدا غنی است وابسته نباش، حرفت را بزن.

پس بحث بی پولی و کم پولی نیست ما تبلیغ فقر نمی کنیم مردم باید وضعشان خوب باشد به جز دو گروه که باید ساده زندگی کنند مردم در رفاه باید زندگی کنند (نه رفاه زیاد که اسراف و تجمل بیاورد)

قسمتی از خطبه سوم معروف به خطبه شقشقیّه (دردل های امام از ماجرای سقیفه و غصب خلافت): اگر این همه مردم جمع شدند نبودند اگر حجت تمام نبود که یاور دارم، اگر خداوند تعهد از علما نگرفته بود تا ظلم است و گرسنگی است و شما فریاد بزنید و بی قرار باشید من قبول نمی کردم. حضرت آمده که فقر و ظلم و ریشه کن کند. گرچه این سخن می گوید که احساس فقر نداشته باشید و بی پولی را بد نمی دانیم ولی مردم

باید در رفاه باشند ما نمی خواهیم بد بگوییم از افرادی که از نظر مالی ضعیفند بلکه از خودمان بد بگیم که چرا کاری برای آن ها نکردیم. البته دو گروه نباید راحت زندگی کنند.

این سخن از حضرت علی را بینید علاء بن زیاد حارثی بیمار شد حضرت رفت به دیدنش دید عجب خانه وسیعی دارد، فرمود: با این خانه وسیع در این دنیا می خواهی چه کنی ؟ آخرت که بیشتر به این نیاز داری. بگذار راهی به تو یاد بدهم که به درد هر دو دنیایت بخورد. مهمان نوازی کن، صلّه رحم راه بیانداز و افرادی که با این خانه مرتبط هستند حقوقشان را رعایت کن، همین خانه مجلل شما به درد آخرتتان هم می خورد. علاء بن زیاد فهمید که مقصود این نیست که نداشته باش بلکه درست استفاده کن. بعد گفت من از برادرم عاصم بن زیاد شکایتی دارم. گفت چه شده: گفت برادرم عبایی پوشیده و از دنیا فاصله گرفته است. حضرت فرمود بگویند بیاید. عاصم بن زیاد آمد و حضرت به او گفت شیطان سرت کلاه گذاشته، تو نمی خواهی به زن و بچه ات رحم کنی. از یک طرف خدا طبیّات را حلال کرده و بدش میاد تو استفاده کنی؟ گفت: آقا به خودتان بگویند لباستان از من بدتر و غذایتان از من بدتر است. حضرت گفت: وای بر تو من که مثل تو نیستم. خدا لازم کرده، واجب کرده که رهبران عادل مثل ضعیف ترین افراد زندگی کنند که دل آن فقیر نسوزد من که مثل تو نیستم.

پس مردم راحت زندگی کنند اما مسئولین رده بالا باید ساده زندگی کنند. یک گروه دیگری هم هستند که باید ساده زندگی کنند: اون هایی که عشق اهل بیت دارند خودشان را برای فقر آماده کنند و می خواهند تحول ایجاد کنند. امام زمان که بیایند یک نامه ۲۴ ماده ای را با یارانشان امضا می کنند اگر می خواهید اصلاح ایجاد کنید و دنیا را می خواهید آزاد کنید باید پایبند این ۲۴ ماده باشید یکی از اون ها ساده زندگی کردن است سرتون رو حتی باید روی خشت بگذارید بخوابید، مرفه بودن با آزاد سازی جامعه نمی سازد. البته جور دیگر هم می توان معنا کرد که بحث های عرفانی دارد که واژه ها مقابل هم معنا می شود مثلاً حضور و غیبت به یک معنا می آید، عبادت و حرّیت ، فقر و غنا هم به یک معنا.

حضورى گرهمى خواهى از او غائب مشو حافظ
متى ما تلق من تهوى دع الدنيا و اهملها
حضورى من غائب نشدم. یا عده ای عبادتشان حرّیتی است یا اگر عشق اهل بیت داشته باشید همه هیچ کاره اند و فقیر الی الله می شوید احساس بی نیازی اش از همه بیشتر است. این ها بحث عرفانی است.

*جمله چهارم: کسی که کم دارد در خانه خودش و در شهر خودش هم غریب است. در بلاغت این مسئله آمده است که اسناد خبری را در این معالی آمده که می گوئیم جمله خبری که می آوریم هدف از اسناد خبری یکی از ده مطلب می تواند باشد یکی از آن ده تا حزن و اندوه است که اظهار حزن و اندوه کند. این جمله خبری که مبتدا و خبر دارد درش اظهار حزن و اندوه است. کسی که کم دارد در شهر خودش هم غریب است چقدر جای تاسف است که مردم دنبال پول و پولدارها هستند طرف در شهر خودش هست فقط جرمش این است که پول کم دارد حتی قوم و خویشان هم پیش او نمی آیند این واقعا باعث تاسف است که البته این را هم ازش می فهمیم که شهری که چنین باشد اون که یار دارد یار او نیستند یار پول او هستند چه ربطی به بحث تقوا دارد آقا که یار نداری نگران نباش اون ها یار نیستند یاران او دنبال چاپیدن هستند به دنبال منافع شان هستند. اصلا مهم نیست که یار داشته باشی یا نه انسان باید وظیفه اش را درست انجام بدهد. خیلی جای تاسف است که شهری مردمش این گونه باشند و اون که ندارد در شهرش غریب باشد. ابوذر این گونه بود که او را به تبعید می برند و فقط ۵ نفر به بدرقه او می آیند (امام علی، امام حسن، امام حسین، قنبر، عمار) مروان می آید و می گوید شما مگر نشنیدید که امیرمومنان عثمان گفته است هیچ کس به بدرقه او نیاید. که حضرت علی با او برخورد می کند.

حضرت سخنانی به ابوذر دارد قسمتی از سخنان حضرت: ای ابوذر اگر تو دنیای آن ها را قبول می کردی دوستت داشتند و به تو امان می دادند این خیلی جای تاسف است که این جور افراد غریب و تنها باشند، یار نداری عیب ندارد اون ها یار پولشان هستند برای کلاه برداری آمده اند مهم نباشد برایتان. ادامه مبحث در حکمت چهارم می آید.